

موضوع: نقد و بررسی کتاب نهاية الحكمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۸/۱۰/۲۳

جلسه: دوازدهم

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فتبین بما تقدم فساد القول بأصالة الماهية كما نسب إلى الإشراقیین فهی عندهم أصيلة إذا كانت بحيث ينتزع عنها الوجود و إن كانت فی حد ذاتها اعتبارية و الوجود المنتزع عنها اعتباريا و یرده أن صيرورة الماهية الاعتبارية بانتزاع مفهوم الوجود الاعتباری أصيله ذات حقيقة عينية انقلاب ضروری الاستحالة»<sup>۱</sup>

❖ مقدمه :

به فضل الهی به نظرم جواب استدلال به اصالت وجود به وضوح داده شد و کاملاً روشن و مشخص شد که استدلالی که برای اصالت وجود شده است، مثبت اصالت وجود نیست. به عرض رسید که دو احتمال وجود دارد، احتمال دوم این است که جاعل به جعل بسیط، ماهیت را جعل کرده است و بعد وجود از آن انتزاع شده است. پس چون دو احتمال مطرح است، استدلالی که کرده اند تمام نیست. بعد اشکال های متعدد بر اصالت وجود مطرح شد و به آنها پاسخ داده شد، به تفصیلی که در جلسات قبل گذشت.

\* \* \*

۱ - نهاية الحكمة ص ۱۱ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

## ❖ دلیل بر اصالت ماهیت و رد آن

اکنون ایشان به بیان اصالت ماهیت از طرف اشراقیین می‌پردازند. می‌فرمایند: اشراقیین بیان می‌کنند که ماهیت با این که فی حد ذاتها اعتباری است، اما وقتی به وجود که نزد ایشان اعتباری است ضمیمه می‌شود و وقتی وجود از او انتزاع می‌شود، اصالت پیدا می‌کند. بطلان این تقریر و این سخن، البته بدیهی است. زیرا ماهیت که اعتباری است، وجود هم که نزد اشراقیین و اصالت الماهوی‌ها اعتباری است، چطور از ضمیمه اعتباری به اعتباری، اصل پدید آمد؟ اما اشراقیین و اصالت‌الماهیتی که این‌گونه نمی‌گویند و این حرف را نمی‌زنند. گاهی مستشکل مطلب را به گونه‌ای تقریر می‌کند که پاسخ آن خیلی روشن است، و به گونه‌ای مطلب را به قائل آن نسبت می‌دهند که بطلان آن از بدیهیات بشود، این‌جا از همان موارد است. اصالت‌الماهیتی و اشراقیون این جور حرف نمی‌زنند، عرض خواهیم کرد که چه می‌گویند، اتفاقاً جناب آقای مصباح یزدی که از اساتید برجسته این فن به شمار می‌روند نیز در تعلیقه‌ای که بر کتاب *نهایة الحکمة* دارند، همین مطلب را متذکر می‌شوند که اصالت‌الماهیتی، اصلاً اینچنین حرفی نزده است. بعد از بیان عبارت عرض خواهم کرد که اصالت‌الماهیتی چه می‌گوید؟.

### ✓ عبارت کتاب

«فتیین بما تقدم فساد القول بأصالة الماهية كما نسب إلى الإشراقیین فهي عندهم أصيلة إذا كانت بحيث ينتزع عنها الوجود و إن كانت في حد ذاتها اعتبارية و الوجود المنتزع عنها اعتباريا. و یرده أن صيرورة الماهية الاعتبارية بانتزاع مفهوم الوجود الاعتباری أصيلة ذات حقيقة عينية انقلاب ضروری الاستحالة»<sup>۲</sup> می‌فرمایند فساد قول به اصالت وجود روشن شد.

نزد اشراقیین، ماهیت اصیل است، ایشان ماهیت را با این که در حد ذاتش اعتباری است، وقتی وجود که آن هم نزد ایشان اعتباری هست، از آن انتزاع بشود و به آن ضمیمه بشود، اصیل می‌دانند. ماهیت که در حد ذاتش اعتباری است، وجود هم که چون اصیل نیست، اعتباری است، پس چطور از ضمیمه اعتباری به اعتباری اصیل پدید آمد؟ تا وقتی وجود به آن ضمیمه نشود و تا وقتی وجود از ماهیت، انتزاع نگردد، نیز اصیل نمی‌باشد، پس اصالت درحقیقت از آن کدام است؟

خب جواب این طور تقریر کردن که مشخص و روشن است. اما اکنون جواب ایشان را که در ادامه ذکر کرده‌اند، بیان کنیم، بعد به تقریر صحیح مطلب اصالت‌الماهیتی‌ها خواهیم پرداخت.

۲ - نهایة الحکمة ص ۱۱ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

می‌فرمایند جواب این است که چطور ماهیت اصیل گشت؟ بدون دلیل که ماهیت، اصیل نمی‌گردد. زیرا ماهیت که اعتباری بود، در ادامه وجود از آن انتزاع و به آن ضمیمه گردید، که آن هم اعتباری بود، اعتباری به اعتباری نمی‌تواند اصالت ببخشد، پس دلیلی وجود ندارد و اگر دلیلی وجود نداشته باشد، انقلاب پیش می‌آید، زیرا انقلاب یعنی تحوّل بدون دلیل که بطلان آن بدیهی است.

### ✓ اشکال بر نحوه تفریر دلیل اشراقیین

عرض بنده این است که اشراقیین و اصالت‌الماهوی‌ها این طور که شما تقریر و بیان کردید، بیان نمی‌کنند، بلکه ایشان می‌گویند: با فرض این که گفته می‌شود الماهیة من حیث هی هی و با این که ماهیت، اقتضاء وجود یا عدم ندارد، اما ماهیت به جعل جاعل اصیل شده است، جاعل ماهیت را، یعنی همین حقائق خارجی را، جعل کرده است و چون ماهیت را جعل کرده است، اصیل شده است. پس ماهیت به انتزاع وجود و ضمیمه وجود اصل نشده است، بلکه به جعل بسیط جاعل، تحقق پیدا کرده است و اصل شده است و بعد وجود به وسیله ذهن از آن انتزاع گشته است.

اتفاقا بعد دیدم جناب استاد مصباح یزدی نیز در تعلیقه‌ای که بر نه‌ایة الحکمة دارند، می‌فرمایند:

«قوله و یرده أن صیرورة الماهیة الاعتباریة»<sup>۳</sup> این که گفته بشود ماهیت اعتباری به انتزاع وجود اصیل می‌شود و این استحاله بی دلیل است. «و للقائق باصالة الماهیة ان یقول ان الماهیة فی مقام ذاتها ای فی مقام الذی یحمل علیها ما یحمل بالحمل الاولی لیست الا نفسها»<sup>۴</sup> به حمل اولی، الماهیة ماهیة صحیح است، همانطور که با حمل اولی می‌توانیم مفهوم هر شیئی را بر خودش حمل کنیم. «لیست الا انفسها فلا تكون اصیله و لا اعتباریة»<sup>۵</sup> این که الماهیة من حیث هی لیست الا هی لا موجودة و لا معدومه، همینطور نیز لا اصیلة و لا اعتباریة، یعنی در این مقام ماهیت نه اصیل است و نه اعتباری، فقط به حمل اولی ذاتی مفهومش بر خودش حمل شده است و خودش، خودش می‌باشد، لذا اینطور نیست که بگوییم اعتباری است و با انتزاع وجود و ضمیمه شدن وجود اصیل گشته است. «فلا یكون اصیلة و لا اعتباریة و اما فی المقام الذی یقال أنها أصیلة فلیس إتصافها بالإصالة لأجل إنتزاع مفهوم إعتباری عنها بل بجعل الجاعل إیها و هذا ما أشرنا إلیه من الصلة بین هذه المسئلة و مسئلة الجعل»<sup>۶</sup> ماهیت به خاطر انتزاع مفهوم اعتباری وجود اصل نشده است، بلکه به دلیل جعل جاعل، اصالت دارد.

۳ - تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة، ص ۱۱، المرحله الاولی فی احکام الوجود الکلیه

۴ - تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة، ص ۱۱، المرحله الاولی فی احکام الوجود الکلیه

۵ - تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة، ص ۱۱، المرحله الاولی فی احکام الوجود الکلیه

۶ - تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة، ص ۱۱، المرحله الاولی فی احکام الوجود الکلیه

در مورد تحریر محل نزاع گفته می‌شود که ماهیت و وجود و اصالت به چه معنی می‌باشد؟ گاهی گفته می‌شود وجود یک معنای ربطی است، مثل (است) وقتی می‌گوییم زید قائم است. این معنی مورد بحث نیست.

گاهی گفته می‌شود وجود به معنای بودن است، یعنی به معنای مصدری می‌باشد، که آن هم محل نزاع نیست. گاهی وجود به معنی اسم مصدر، بدون انتساب به فاعل گفته می‌شود، این هم محل نزاع نیست.

محل نزاع وجود به معنای عامی است که مصداقش همان حقیقت خارجی است وقتی این‌طور باشد و این‌طور گفته بشود، پس یعنی از اول می‌گوییم وجود یعنی اصیل و یعنی ما فی الخارج، پس بحثی باقی نمی‌ماند.

اگر منظور از وجود، وجود به معنای حقیقت خارجی می‌باشد که از اول اصالت با وجود فرض شده است، در حالی که این اول کلام است که حقیقت خارجی چیست؟ وجود است یا ماهیت است؟

«أما الوجود فقد يراد به المعنى الحرفي الرابطة بين القضايا والذي يرادفه في الفارسيّة «أست» و يقابله الوجود المحمولي الصالح لجعله محمولاً في الهليّة البسيطة والذي أنكره ثلّة من متأخري الفلاسفة الغربيين و قد يراد به المعنى المصدرى المتضمن للنسبة إلى الفاعل والذي يرادفه في الفارسيّة «بودن» ولا يحمل على الأعيان إلاّ حمل الاشتقاق و قد يراد به اسم المصدر الفاقد في نفس مفهومه للنسبة إلى الفاعل والذي يرادفه في الفارسيّة «هستی» و يحمل على الأعيان حمل المعقولات الثانية الفلسفيّة على مصاديقها الخارجيّة»<sup>۷</sup> هیچ کدام از این معانی محل نزاع نیست. «وقد يراد به نفس الحقيقة العينية والذي يُحكي عنها بهذا المفهوم العام»<sup>۸</sup>. گاهی مراد از وجود، حقیقت خارجی است.

«أما المعنى الحرفي فهو في الأصل اصطلاح منطقيّ للحكاية عن الرابطة بين المحمول والموضوع في القضايا الحلميّة و واضح أنّه خارج من محلّ النزاع»<sup>۹</sup> معنای حرفی که واضح است که خارج از محل نزاع می‌باشد.

«وأما المعنى المصدرى فهو مفهوم انتزاعيّ لا ثبوت لها في الخارج» وجود به معنای مصدری هم که انتزاعی است که از ما فی الخارج که منشأ انتزاع است، انتزاع شده است. «وليس محلّ البحث ههنا أيضاً. وأما المعنى الثالث فهو بما أنّه مفهوم يكون من المعقولات الثانية الفلسفيّة التي يكون عروضها في الذهن و تصافها في الخارج، وهو أيضاً خارج عن محلّ البحث فالوجود الذي يكون محلّ النزاع في هذه المسألة

۷ - تعليقه على نهاية الحكمة، ص ۱۱، المرحلة الاولى في احكام الوجود الكليه

۸ - همان.

۹ - همان.

هو المعنى الأخير أعنى الحقيقة العينية التي يشار إليها بذاك المعقول الثاني»<sup>۱۰</sup> منظور از وجودی که محل بحث ما است، یعنی همین حقیقت خارجی می‌باشد. اگر این طور شد که دیگر جای بحثی باقی نماند، تمام حرف این است که اطراف ما واقعیاتی هست، حالا این حقایقی که در خارج است ماهیت است یا وجود است. اگر بگویید آن وجودی محل بحث ما است که اصل است، که دیگر جایی برای بحث باقی نمی‌گذارید، اگر از اول بگوییم وجود یعنی عینیت خارجی، مصادره به مطلوب است. بد نیست در این مورد دو سه تا از عبارات کتاب گوهر مراد از حکیم متأله ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی را بخوانیم.

«و مراد اعتباری بودن، آن نیست که به محض اعتبار ذهن باشد»<sup>۱۱</sup>

ترسیم می‌کنند که اعتباری بودن چند معنی دارد، یک این که صرفاً در ذهن است و هیچ منشأ خارجی ندارد، مثل عنقاء که هیچ وجود خارجی ندارد و منشأ انتزاع هم ندارد. دو این که منشأ انتزاع دارد ولی وجود خارجی ندارد، مثل فوقیت و تحتیت. می‌فرمایند وجود اعتباری این طور است که منشأ انتزاع دارد ولی وجود خارجی ندارد» (و مراد از اعتباری بودن آن نیست که به محض اعتبار ذهن باشد و بس بلکه منشأ انتزاعی در خارج باشد آن معنی را)<sup>۱۲</sup> پس مرادشان این است که یک منشأ انتزاعی باید باشد.

«مثلاً معنی فوقیت، از سماء در ذهن در آید، نه از ارض و معنی تحتیت، به عکس این، و این نیست مگر به سبب این که سماء در خارج به حیثیتی است که از ملاحظه آن حیثیت معنای فوقیت در ذهن در آید و آن حیثیت ثابت برای ارض نیست و لهذا از تصور ارض معنای فوقیت در ذهن در نیاید و حیثیت دیگری برای ارض ثابت است که از ملاحظه آن تحتیت در ذهن در آید و آن حیثیت ثابت برای سماء نباشد پس آن حیثیت را که از ملاحظه وی معنای اعتباری در ذهن در آید منشأ انتزاع آن معنای اعتباری گویند پس معنای وجود اگر چه اعتباری است اما نه اعتباری محض و الا بایستی که از ملاحظه عنقا نیز این معنا در ذهن در آید بلکه اعتباری است که منشأ انتزاع دارد در خارج، و آن حیثیتی است که در انسان مثلاً هست و در عنقا نیست و آن حیثیت صادر شدن از علت که انسان را علتی و سببی است که صادر شده از آن علت و سبب ماهیت انسان و عنقا را نیست سببی که علت صدور وی باشد و صادر شدن انسان از علت سبب شده که انسان در خارج باشد. و ما

۱۰ - تعلیقه علی نهایة الحکمة، ص ۱۱، المرحلة الاولى فی احکام الوجود الکلیه

۱۱ - گوهر مراد ص ۱۹۲ وجود و عدم.

۱۲ - گوهر مراد ص ۱۹۲ وجود و عدم.

انسان صادر شده از علت را که تصور کنیم در ذهن ما در آید بودن انسان در خارج و همین بودن انسان در خارج وجود وی باشد در خارج. پس انسان در خارج باشد اما بودن انسان در خارج در خارج نباشد پس وجود انسان اعتباری ذهنی باشد که منشأ دارد در خارج و آن حیثیت صدور انسان است از علت و این نوع اعتباری را که منشأ داشته باشد در خارج اعتباری نفس الامری گویند و هر اعتباری را که منشأ در خارج نداشته باشد چون اعتبار بودن عنقاء مثلا در خارج و یا اعتبار زوج بودن ثلثه در خارج اعتباری و وهمی و اعتباری محض گویند»<sup>۱۳</sup>.

باز در قسمت دیگر همین کتاب گوهر مراد آمده است که «فصل دوم از باب سوم از مقاله دوم در بیان آن که صادر و مجعول بالحقیقه از واجب تعالی ماهیت اشیاء است یا وجود اشیاء یا اتصاف ماهیت به وجود. بدان که هر یک از احتمالات ثلثه قائل دارد و احتمال اول»<sup>۱۴</sup> که یعنی ماهیت اشیاء از واجب تعالی صادر شده است. «و احتمال اول مذهب محققین است»<sup>۱۵</sup> این را عمدا می‌خوانم برای این که در خیلی از ذهن‌ها اصالت ماهیت، مطلب پوچ و بی‌اساسی تلقی می‌شود، در حالی که این‌گونه نیست «و احتمال اول مذهب محققین است بیان آن است که سابقا دانسته شد که وجود نیست مگر مفهوم اعتباری عقلی که در خارج واقع نتواند بود و صادر و محصول بالذات لا محاله عینی است واقع در خارج پس ماهیت باشد نه وجود، بلکه چون ماهیت صادر گردد و واقع گردد در خارج عقل انتزاع کند از او مفهوم بودن در خارج را که معنای وجود است، پس قائل به جعل وجود» یعنی اگر کسی قائل است که وجود جعل شده است و اصالت دارد. «پس قائل به جعل وجود، اگر از وجود مذکور مفهوم مذکور خواهد، - یعنی همان حقیقت خارجی - بدیهی است لامحاله بطلانش و اگر گوید مراد از وجود حقیقتی است در خارج که به‌إزای مفهوم مذکور است گوئیم امری در خارج به‌إزای مفهوم مذکور نتواند بود مگر چیزی که منشأ انتزاع مفهوم مذکور باشد و منشأ انتزاع مفهوم مذکور در ممکنات نیست مگر ماهیت ممکن صادر شده به سبب ارتباط و ملاحظه‌ی وی با جاعل. پس اگر مراد از حقیقت وجود عین همین ماهیت صادر شده باشد، به سبب آن که

۱۳ - همان.

۱۴ - گوهر مراد ص ۲۸۰ فصل دوم از باب سوم از مقاله دوم، صادر و مجعول بالحقیقه از واجب تعالی.

۱۵ - همان.

منشأ انتزاع وجود است نزاع لفظی خواهد بود»<sup>۱۶</sup>.

اصالت الماهوی هم نمی‌گوید که آن مفهوم ذهنی اصیل است، اصالت الوجودی هم نمی‌گوید آن مفهوم کاره‌ای است، پس نزاع لفظی است، شما اسمش را وجود گذاشتید و دیگری ماهیت، نزاع لفظی است.

«چه مراد ما نیز از مجعولیت ماهیت همین ماهیت صادر شده از جاعل است که اخص است از ماهیت مطلقه»<sup>۱۷</sup> گاهی می‌گوییم ماهیت به معنای مطلق، یعنی حقیقتی که همه چیز را در بر می‌گیرد و گاهی می‌گوییم ماهیت صادر شده از جاعل «و ما آن را حقیقت نام کنیم و اخص از ماهیت مطلقه دانیم و وی آن را وجود نام کند و مابین ماهیت مطلقه داند و حال آن که ظاهر است عدم مابینت او با ماهیت مطلقه»<sup>۱۸</sup>.

نتیجتاً محققین قائل به اصالت ماهیت شدند و جمعی هم قائل به اصالت وجود شدند. اگر مقصود از وجود، همان حقیقت مجعول جاعل است، که نزاع لفظی می‌باشد زیرا شما اسمش را وجود گذاشتید و دیگری ماهیت، در حالی که مراد هر دو همان مجعول جاعل می‌باشد. و اگر بخواهید بیشتر ورود پیدا کنید، از نظر ایشان اصالت با ماهیت است.

دقت کنید که در ارتباط با این مسائلی که چنین اختلافات شدیدی در آن وجود دارد که جمعی مثل صاحب گوهر مراد می‌گویند، محققین اصالت را با ماهیت می‌دانند، و از طرفی مرحوم آخوند ملا صدرا می‌گوید اصالت الوجود از بدیهیات است و باز خودش برهه‌ای از زمان سخت از اصالت الماهیت دفاع می‌کرده است، بر اساس این مطالب نمی‌توان اساس دین را ساخت و اساس حقایق را بر این مسائل بار کرد، توجه داشته باشد که این اختلافات بین محدثین و متکلمین نیست، بلکه بین خود اهل همین فن و بزرگان این فن می‌باشد، خود فلاسفه این چنین وضعی دارند.

حتی ممکن است بعضی بگویند هر دو واقعیت دارند، همینطور که از اساتید فعلی این فن نقل شده که می‌گویند هر دو واقعیت دارد، هم وجود واقعیت دارد و هم ماهیت واقعیت دارد، و ما فی الخارج مصداق هر دو است.

بعضی نیز قائلند به این که هیچ کدام واقعیت ندارد، آنچه واقعیت دارد ما فی الخارج است. و ماهیت و وجود هر دو غیر از مفاهیم ذهنی انتزاعی چیزی نیستند.

۱۶ - گوهر مراد ص ۲۸۰ فصل دوم از باب سوم از مقاله دوم، صادر و مجعول بالحقیقه از واجب تعالی.

۱۷ - همان.

۱۸ - گوهر مراد ص ۲۸۰ فصل دوم از باب سوم از مقاله دوم، صادر و مجعول بالحقیقه از واجب تعالی.

## خلاصه بحث :

ایشان در این قسمت از کتاب می‌فرمایند فسادِ قول به اصالتِ وجود روشن شد. نزد اشراقیین، ماهیت اصیل است، ایشان ماهیت را با این که در حدّ ذاتش اعتباری است، وقتی وجود که آن هم نزد ایشان اعتباری هست، از آن انتزاع بشود و به آن ضمیمه بشود، اصیل می‌دانند. ماهیت که در حدّ ذاتش اعتباری است، وجود هم که چون اصیل نیست، اعتباری است، پس چطور از ضمیمه اعتباری به اعتباری اصیل پدید آمد؟ تا وقتی وجود به آن ضمیمه نشود و تا وقتی وجود از ماهیت، انتزاع نگردد، نیز اصیل نمی‌باشد، پس اصالت درحقیقت از آن کدام است؟  
خب جواب این طور تقریر کردن که مشخص و روشن است.  
اما اشراقیین و اصالت‌الماهیتی که این‌گونه نمی‌گویند و این حرف را نمی‌زنند. عرض بنده این است که اشراقیین و اصالت‌الماهوی‌ها این طور که شما تقریر و بیان کردید، بیان نمی‌کنند، بلکه ایشان می‌گویند: با فرض این که گفته می‌شود الماهیه من حیث هی هی و با این که ماهیت، اقتضاء وجود یا عدم ندارد، اما ماهیت به جعل جاعل اصیل شده است، جاعل ماهیت را، یعنی همین حقائق خارجی را، جعل کرده است و چون ماهیت را جعل کرده است، اصیل شده است. پس ماهیت به انتزاع وجود و ضمیمه وجود اصل نشده است، بلکه به جعل بسیط جاعل، تحقق پیدا کرده است و اصل شده است و بعد وجود به وسیله ذهن از آن انتزاع گشته است.

در مورد تحریر محل نزاع گفته می‌شود که ماهیت و وجود و اصالت به چه معنی می‌باشد؟

اگر بگویید آن وجودی محل بحث ما است که اصل است، که دیگر جایی برای بحث باقی نمی‌گذارید، اگر از اول بگوییم وجود یعنی عینیت خارجی، مصادره به مطلوب است.

👈 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)